چیزی در آب وجنبانیدن وتر کردن موروث میراث گرفته شده میراث از مرده باقی
مانده مع الجیم مأج بالفتح وسکون همزه آب شور وتلخ مثلوج برف زده ومثلوج
الفؤاد وافسرده دل مج بالفتح وتشدید جیم پاشیدن وانداختن شراب وچیوا از دهن و
انداختن هرچه باشد وچکیدن نقطه از قلم ماج بتشدید جیم پیری که از دهن او لعاب
میرفته باشد واز غایت پیری نتواند نگاه داشت ومرد نادان وناقه که آب از دهن او
میرفته باشد مجاج بالضم چیوا انداخته شده وباران وعسل وعصاره هر چیز مجج بالفتح
جنبانیدن دلو تا پر شود وجماع کردن مذحج بفتح میم وسکون دال معجمه وبکسر حا بدر
قبیله ایست از یمن مدارج راهها مرج بالفتح چراگاه مروج جمع وبچرا گذاشتن ستور
وگذاشتن دو چیز را باهم قال الله تعالی مرج البحرین وانداختن ناقه بچه را بعد
از آن که خون بسته شود ومرج الخطبار موضعیست بخراسان ومرج راهب موضعیست
بشام ویوم المرج روز جنگ وبفتحتین جنبیدن خاتم در انگشت ودر آمیختن ودرهم
شدن وآشفته شدن کار ودین واز ینجاست هرج ومرج وبجهت مناسبت هرج مرج را
بسکون را نیز خوانند مریج آمیخته ودرهم شده مارج شعله آتش که دود نداشته باشد
امزج بالفتح انگبین وآمیختن شراب وجز آن وبالکسر وفتح را وتشدید جیم نیزه کوتاه
امتزاج بالکسر آمیختن چیزی بچیزی وکیفیتی که از آمیختن چیزها بهم رسد وآنچه بدان شراب را
آمیزند ورستی وکیفیتی که از امتزاج چهار عنصر بهم رسد مزواج بالکسر زنی که بسیار شوهر کند
انزعاج بالکسر زنا که یکجا قرار نگیرد مشج بالفتح آمیختن مشیج آمیخته آب وخون بهم آمیخته
مشاج جمع ونطفه امشاج آب مرد وزن بهم آمیخته معراج بالکسر نردبان معارج جمع ومنه
لیلة المعراج معرج بالفتح والکسر نردبان ومحل بر آمدن وبالضم وتشدید را مفتوح جامه
ایست نفیس منفس معج بالفتح بشتاب رفتن ولب زدن بچه شتر پستان مادر را امعوج
بالفتح وضم عین اسب وخر وباد نیز رود وبالضم وفتح واو وتشدید جیم کج وناراست

مغج

امفرج بروزن محسن ماکیان پوزه دار وبروزن محدث دور کننده اندوه وبروزن
زن محمّشانه زیرا که فرجها دارد ملج بالفتح بلب گرفتن کودک پستان را ومکیدن
شیر را مالج بفتح لام چیزی که معماران بدان گل را بر دیوار مالند معرب ماله متموج
جهنده واز جا برخواسته مندمج درهم رفته مندمج درآمده در چیزی منهاج بالکسر راه
راست وهمچنین منهج وبالفتح ونام کتابیست مناهج جمع منعوج میل کردن گاه وادی بطرف
راست یا چپ موزج معرب موزه موج بالفتح حرکت واضطراب کردن وبرآمدن
آب ببالا وبرآمدگی آب وپاره آب که در حرکت باشد امواج جمع مواج بالفتح
وتشدید واو بسیار موج زن ماج شیر تنک غیر غلیظ مهج بالضم وفتح ها جمع مهجه یعنی
آن گذشت مع الحاء متح بالفتح آب کشیدن از چاه وجز آن وبلند شدن روز و
دراز شدن چیزی ودراز کشیدن وانداختن شاش وباد وجز آن ورها کردن
آن ماتح آب کشنده متوح بالفتح آب کشیدن وچاهی که از آن بدست آب
توان کشید بی دلو وعقبه ودور مجدح بالکسر چوبیست سه پهلو که بآن آرد پست را
آغشته کنند ونه ساز ند وستاره ایست وبضم میم وفتح جیم ودال مشدد مفتوح
شرابی که آمیخته ومخلوط باشد بچیزی مجداح بالکسر گنار دریا مجدوح خون فصد
کرده شتر که در قحط ایام جاهلیت بیخوردند مح بالفتح وتشدید حا جامه کهنه وکهنه
شدن جامه وبالضم زرده بیضه مجاح آنکه بسخن دل خوش کند کسی را مدح ستودن
وستایش وهمچنین مدیح مداح بسیار ستایش کننده مذح بفتحتین بهم سودن
دوران در رفتار مرح بفتحتین سخت شاد شدن مریح بالکسر وتشدید را سخت شاد
وهمچنین مرح بالکسر مراح بالکسر شادی وچشم بسیار اشک وبالفتح جای راحت
وآسایش ومراح الارواح کتابیست در علم صرف مروح بالفتح شادمان مراح
بالضم صاحب راحت ونشاط واسب پنجم از ده اسب مراح بالکسر چوبی که در زیر انگور

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)